

استدلال حقوقی (۲)

نویسنده: هارولد برمن

مترجم: مسعود حبیبی مظاهری



شؤءهشكاه علوم انسانی ومطالعات فرهنجی

پرتال جامع علوم انسانی

اشاره:
این نوشتار بخش پایانی ترجمه مقاله‌ای از نویسنده و حقوق‌دان برجسته آمریکایی، پروفیسور هارولد برمن است که در دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی International Encyclopaedia of Social Scienc چاپ ۱۹۶۸ ویراسته David L. Sills تحت عنوان Legal Reasoning به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله کوشیده است با تأکید بیشتر بر جنبه‌های غیر استنباطی استدلال حقوقی تصویری از ویژگی‌های مستطقی و روش‌های استدلال دانش حقوق را ارائه دهد.



ثروءشكاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خطابه حقوقی^(۱)

ما نیز به تبع ارسطو در تعریف خطابه، نه فقط به هنر تحریک دیگران با استفاده از حربه احساسات، بلکه به هنر اقناع عموم از راه ارائه دلیل و از اینرو به عنوان شیوه‌ای از استدلال، اشاره می‌کنیم. در عین حال خطابه از منطق متمایز است زیرا منطق با جملاتی استنتاجی مرتبط است که درستی یا نادرستی آنها مورد ملاحظه قرار می‌گیرد (قضایا)، حال آنکه خطابه به جملات شرطی، دستوری و امری مربوط می‌شود که به منظور تأثیر گذاردن بر فکر یا کردار دیگران بیان شده‌اند. فرمول آشنا و کلاسیک منطقی را که می‌گوید: همه انسانها می‌میرند. سقراط یک انسان است، پس سقراط می‌میرد، اگر بخواهیم به شکل خطابه بیان کنیم باید بگوییم: اگر تو یک انسان هستی، ای سقراط، می‌باید خود را برای مرگ آماده کنی.

قواعد حقوقی که معمولاً به شیوه اخباری بیان می‌شوند، با ظاهری فریبنده چنین می‌نمایند که گویا صرفاً قضایایی منطقی‌اند، با این وجود با تحلیلی عمیقتر آشکار می‌شود که آنها همانقدر که از اهمیت منطقی برخوردارند، ارزش خطابی نیز دارند. به عنوان مثال، این جمله که قتل عمدی از قبل طراحی شده یک شخص با سوء نیت قبلی، جرم قتل نفس از درجه اول محسوب می‌شود و زندان ابد یا مرگ مجازات آن است، نه فقط یک «قضیه صحیح» است که با چیستی جرم آدم‌کشی ارتباط می‌یابد (با این فرض که بگونه‌ای آمرانه اعلام شده باشد)، بلکه همچنین اعلام خطری است برای آدم‌کشان

احتمالی، تضمینی است برای قربانیان احتمالی، دستوری است برای مأموران مجری قانون و به طور کلی بیان خواستها و باورهای یک جامعه سیاسی است. از اینرو استدلال حقوقی در مورد جرم آدمکشی، نه فقط تعریف این جرم را - که ضمناً متضمن مقایسه انواع مختلف قتل (به عنوان مثال، قتل با انگیزه شفقت، قتل به گناه دفاع از خود، قتل ناشی از هیجان احساسات، قتل ناشی از تقصیر و غیره) نیز هست - دربرمی گیرد، بلکه همچنین شامل خطابه‌های تقنینی و دادگاهی («مجازات مرگ، می باید از بین برود»، «خوانده مرتکب قتل نشده است») و دیگر گفتگوهای بحثی که کمتر رسمیت دارند (به عنوان مثال، «مطمئناً نباید کسی از مسئولیت ارتکاب قتل صرفاً به این دلیل که باور داشته است عمل او به حال اجتماع مفید است، شانه خالی کند») می شود.

چنانکه جنبه منطقی استدلال حقوقی، به قواعد حقوقی و به اصولی که می باید از آراء - صادره در دعاوی مشابه استخراج شوند، توجه دارد، جنبه خطابی استدلال حقوقی نیز متوجه فعالیت‌های حقوقی است. همانگونه که بسیاری از نویسندگان تأکید کرده اند، حقوق به سادگی یا در وهله اول، نه مجموعه‌ای از قواعد، که یک فعالیت، یک اقدام است. هدف اساسی این اقدام آن است که سیطره قواعد را بر رفتار آدمی مسلط نماید (فولر - ۱۹۶۴)، اما برای تحقق این منظور قواعد می باید پیش‌نویسی شده، مورد بحث قرار گیرند، تصویب شوند، منتشر گردند، تفسیر شوند، مورد اطاعت قرار گرفته اعمال و اجراء شوند - که تمامی این فعالیت‌های حقوقی مستلزم استفاده از خطابه و نه فقط منطق، می باشند. به علاوه، جدا از فعالیت‌هایی که با ایجاد قواعد مرتبط است، صدور آراء قضایی نیز هدف اقدام حقوقی است، آنهم از طریق رأی دادن، صدور قرارها و انجام دادرسی‌ها یکی پس از دیگری، و همچون ایجاد قواعد حقوقی، صدور چنین آرائی نیز هم نتیجه و هم ظهور یک بیان خطابی است. به علاوه، استدلال حقوقی به اموری همچون مذاکره درباره معاملات حقوقی، دادخواست دادن یا پیشنهاد کردن، نوشتن نظریات حقوقی، صدور اسناد حقوقی و طیفی از دیگر انواع فعالیت‌های حقوقی که تمامی آنها شامل استفاده از زبان برای القاء یک پاسخ به مخاطبان است، توجه دارد.

گفتیم که استفاده از قیاس شکل اختصاصی و رایج منطق حقوقی است و اکنون می‌گوییم که متوسل شدن به امری معتبر، شکل ویژه و متداول خطابه حقوقی است. ماهیت این امر معتبر که بدان تمسک می‌جوئیم در نظامهای حقوقی مختلف، تفاوت دارد. به عنوان مثال، گفته شده است که در حقوق سنتی مسلمانان، اعتبار قرآن قطعی است و تنها تفسیری ادبی از مقررات آن جایز است.^(۱) از سوی دیگر در حقوق یهود، توأم با گسترش تلمود، اعتبار کاهنان برجسته‌ای که تورات را تفسیر می‌کنند، پدید آمد. حقوقدانان مهم از همین اعتبار در حقوق رم برخوردار بودند و نیز قبلاً به اعتبار آراء سابقه در حقوق انگلیس و ایالات متحده و اعتبار کدها در حقوق مدرن اروپای بری اشاره کردیم. شاید در بسیاری از نظامهای حقوقی معاصر، بالاترین اعتبار حاکم بر تصمیمات قضائی، اعتبار قوانینی است که قوه مقننه وضع می‌کند، اگرچه در ایالات متحده و برخی کشورهای دیگر، حتی اعتبار این قوانین در برابر اعتبار قانون اساسی سر تسلیم فرود می‌آورد.

با این وجود، توسل به امری معتبر در استدلال حقوقی، لزوماً در چهارچوب توسل به قانون (خواه در ضمن قوانین عادی، کدها، یک کتاب معتبر یا قانون اساسی، سوابق قضائی یا تفاسیر حقوقی آنها محدود نمی‌شود. در بسیاری از نظامهای حقوقی - و شاید در تمامی آنها - حداقل جایی برای رجوع به عرف (یعنی آنچه عموماً متداول است و آنچه که معمولاً به ضرورت عمل به آن باور دارند) و به احساس عدالت، باقی مانده است. به همین خاطر اغلب از چهار منبع حقوق سخن گفته می‌شود: وضع قانون (و قواعد اجرایی) ناظر به آن چیزی است که می‌باید در آینده انجام شود و سوابق قضایی به آن چیزی که در گذشته انجام شده است، عرف ناظر به جلوه‌های بیرونی الگوهای اجتماعی و قواعد رفتاری است و انصاف به احساس درونی عدالت یا انصاف. نظامهای حقوقی مختلف و شاخه‌های گوناگون در یک نظام حقوقی خاص، بر یکی از این ابعاد یا

۱. اظهار نظر مذکور صرفاً اعتقاد نویسنده است.

منابع یا انواع اعتبار تأکید می‌ورزند و از اینرو، خطابه حقوقی، در نظام‌های حقوقی مختلف و یا حتی در یک نظام حقوقی واحد، یکسان نیست. به عنوان مثال، در حقوق امریکا خطابه مبتنی بر قانون‌گذاری درباره مقررات ترافیک (اتومبیل‌های پارک شده با جرثقیل حمل خواهند شد) با خطابه مبتنی بر سوابق قضایی در یک رأی دادگاهی (این دادگاه قویاً معتقد است که سازنده کالا در برابر خریداران جزء مسئول نیست مگر اینکه تفصیر او ثابت شده باشد) تفاوت دارد و این هر دو با خطابه مبتنی بر عرف در اسناد تجاری (هزار دلار در وجه جان جونز بپردازید) یا خطابه مبتنی بر انصاف در یک حکم طلاق (پدر می‌تواند بچه‌ها را چهاربار در سال و هر بار یک هفته، ملاقات کند) فرق دارند.

گفتگوی حقوقی^(۱)

روشن است که منطق حقوقی خود شکلی از خطابه حقوقی است. خطابه حقوقی نیز خود شکلی از گفتگوی حقوقی است که وظایف آن فراتر از تأثیرگذاری مستقیم بر اذهان و اعمال دیگران است و شامل حفظ و توسعه سنت‌ها و ارزش‌های حقوقی تمامی یک جامعه سیاسی - حقوقی نیز می‌شود، همچنانکه در برگیرنده سنت‌ها و ارزش‌های خود صنف حقوقدان - در جوامعی که این صنف وجود دارد - نیز هست.

چهره شاخص گفتگوی حقوقی اساساً برگرفته از نهاد استماع^(۲) است که مبنای تمامی فعالیت‌های حقوقی است و نه فقط شامل قضاوت می‌شود بلکه قانونگذاری، اجرای قانون، مذاکره درباره معاملات حقوقی و دیگر اقدامات حقوقی را دربرمی‌گیرد. آنچه احقاق حق قضایی را از کینه‌توزی جدا می‌کند فرصتی است که هریک از طرفین دعوا برای استماع اظهارات طرف دیگر دارد. همچنین این فرصت بحث درباره وضع

قوانین است که قانون‌گذاری را از صرفاً امر کردن متمایز می‌سازد؛ نیز فرصت درخواست فرجه‌ها و گشایش‌های قانونی است که اجرای مقررات برطبق قانون را از یک دستور بوروکراتیک مجزا می‌کند. حتی یک عمل حقوقی یک جانبه همچون نوشتن وصیت‌نامه، مستلزم آن است که تنظیم‌کننده سند خود را در وضعیت اشخاص ثالثی قرار دهد که احتمالاً به هنگام بحث درباره اعتبار یا معنای وصیت‌نامه، به تفسیر آن فراخوانده خواهند شد.

یک استماع حقوقی، شامل دو خصیصه گفتگو است که الزاماً در گفت و شنودهای غیرحقوقی یافت نمی‌شوند. نخستین خصیصه را می‌توان تشریفات خواند، یعنی به کار بردن شکل محتاط و رسمی گفتگو که معمولاً در دادخواستها و مدافعات رسمی، رسیدگی دادگاهها یا دیگر مراجع رسیدگی و صدور رأی، منعکس است. رسمی بودن استماع، عینیت آن یعنی بیطرفی، ثبات درونی، محدودیت و اعتبارش را تأمین می‌کند. دومین خصیصه یک گفتگوی حقوقی که ویژه یک استماع حقوقی است گرایش به دسته‌بندی اشخاص و وقایع مربوط است. خصایص ویژه و منحصر به فرد یک دعوا در قالب اصطلاحات کلی بیان می‌شوند؛ جان جونز «خواهان» نامیده می‌شود، سام اسمیت «خواننده» نامیده می‌شود، به عنوان مثال، ادعاه شده که خواننده «قرارداد اجاره» را نقض کرده است، چرا که موجب ورود «خسارت» به «مورد اجاره» گردیده است. اینها «وقایع مؤثر حقوقی» هستند. اما آنچه که در واقعیت رخ داده - عادت شخصی نفرت‌انگیز اسمیت، شایعات همسایگان، عداوت خانوادگی و غیره - کنار گذاشته می‌شوند مگر اینکه بتوان آنها را در مقولات حقوقی مربوط جای داد. این امر کلی بودن استماع را تأمین می‌کند، زیرا مسئله این نیست که جان جونز یا سام اسمیت کدام انسان بهتری است، بلکه مسئله این است که حقوق موجد - حقوقی که قانون حاکم بر جامعه آن را برقرار کرده است - توسط مستأجر پایمال شده است یا خیر؟

تنظیم کردن یک دعوا یا مسئله حقوقی بر حسب مقولات کلی، و در نتیجه نگرستن به وقایع خاص به شکلی عام و فراگیر، اساساً از استماع ناشی می‌شود اگرچه از نظر

منطقی با آن فرق دارد. یک مرافعه یا مسئله حقوقی در قواعد حقوقی موجود تردید می‌کند و طرفین خواهان تنظیم دوباره قواعد به کمک وقایع خاص می‌باشند و از دادگاه (اگر رسیدگی قضایی مطرح باشد) یا قوه مقننه (اگر قانونی برای تصویب پیشنهاد شده باشد) یا عامل اجراء کننده (در صورتی که خواستار اجرای مقررات جدیدی باشیم) یا حقوقدان (اگر مذاکرات مقدماتی قراردادی در جریان است یا وصیتنامه‌ای می‌خواهد شکل بگیرد) خواسته می‌شود که به کمک مرافعه یا مسئله جدید، تفسیری نو از قواعد موجود بدست دهد یا قواعد نوینی بیافریند. دسته‌بندی وقایع خاص و منحصر به فرد که به هنگام ارائه دادخواستها و لوائح دفاعیه رسمی و محتاط با آئینی تشریفاتی جهت سؤال کردن، بحث کردن و رأی دادن رخ می‌دهد، کمک می‌کند تا کلی بودن و عینی بودن نه فقط خود استماع بلکه قواعد تازه تفسیر یا ایجاد شده تأمین شود و در نتیجه پذیرفته شدن آنها از سوی اجتماع تضمین گردد. در عین حال لغت و تکنیک‌های حقوقی که در این روند ایجاد شده‌اند، به کار بردن اختصارات یا اصطلاحات خاص صنفی را باعث می‌شوند که منظور از آنها، افزایش کارایی دادرسیها یا شرکت جستن در جمع صنفی حقوقدانان یا هر دو است، اگرچه اغلب این اثر را در پی دارد که حقوق و حقوقدان در جامعه‌ای که آنها را بوجود آورده است، تنها به نظر می‌رسند.

ویژگی دورگونه استدلال حقوقی

با نگاهی به حقوق در وهله اول، نه به عنوان مجموعه‌ای از قواعد، بلکه به عنوان اقدام به استماع، قضاوت کردن، مقرر داشتن، دستور دادن، مذاکره کردن، اعلام نمودن و غیره، این امکان فراهم می‌آید که آنچه را جرمی بنتام^(۱) تکراری و دورگونه بودن اصطلاحات حقوقی خوانده است، به گونه‌ای رضایت بخش توضیح دهیم، و همینگونه

خواهد بود توضیح آنچه هربرت هارت^(۱) «بسیار نامتعارف بودن زبان حقوقی - عدم توانایی ما برای تعریف لغات بسیار مشکل آن با استفاده از برابریهای معمولی برگرفته از واقعیات» خوانده است. به واقع این حقیقت دارد که استدلال حقوقی به گونه‌ای مشخص دورگونه به نظر می‌رسد. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود که کسی نسبت به چیزی «حق» دارد زیرا دیگری «مکلف» است آن را به وی انتقال دهد، «حق» یکی و «تکلیف» دیگری به نظر می‌رسد دو اصطلاح مختلف برای یک چیز باشند. همچنین است کلمه «جرم» و کلمه «حقوق» که به نظر می‌رسد فقط جانشینی برای کلمه «حق»، «تکلیف» و غیره باشند. بنتام می‌نویسد:

هر کدام از این کلمات می‌تواند جانشین دیگری شود... حقوق مرا به تکفل از تو رهنمون می‌شود - تکلیف به تکفل از تو را بر من تحمیل می‌کند - تو را از حق قرارگرفتن تحت تکفل من بهره‌مند می‌سازد - اگر من متکفل تو نباشم، این ترک فعل را جرم قلمداد می‌کند - مرا مکلف می‌سازد چنین خدمتی را به تو ارائه دهم... بنابراین ارتباط میان این هستی‌های حقوقی بگونه‌ای است که آنها فقط همان حقوق هستند که از جهات مختلف ملاحظه شده‌اند، تا زمانی که حقوق وجود دارد آنها نیز موجودند، با تولد او بوجود می‌آیند و با او می‌میرند... به نظر می‌رسد که اصطلاحات حقوقی هیچ «مرجع حسی» ندارند. آنها به هیچ «شیء» «مربوط» نیستند.

(نظریه فرض‌های حقوقی اثر بنتام)

بسط و توسعه اصطلاحات حقوقی وابسته به هم که مرجع آنها شیء واحدی است، ناشی از این واقعیت است که فرض می‌شود این اصطلاحات «اشاره» به «شیء خاص» ندارند بلکه در عوض می‌باید بالفعل یا بالقوه ارتباطات پیچیده انسانها را در انواع مختلف فعالیت‌های حقوقی نظم بخشند. از دیدگاه کودک، تحت تکفل بودن یک «حق» است از نظر والدین یک «تکلیف» و از نظر دادستان عدم انجام این تکلیف می‌تواند «جرم» باشد. راست است که اگر حقی نباشد تکلیفی نیز وجود ندارد و جرمی نیز نخواهد بود و اگر جرمی وجود نداشت هیچ تکلیف و حقی نیز نمی‌بود (یا دست‌کم

نوعی متفاوت از تکلیف و حق وجود می‌داشت)، اما این (و بسیاری از دیگر انواع) اصطلاحات برای تعیین پیچیدگی ارتباط میان کودک، والدین و دولت مورد نیاز است. بویژه هنگامی که این ارتباط در شرایطی مجرد و انتزاعی شرح و توصیف شده باشد. رأی دادگاه ممکن است به حد کافی ساده باشد: «۲۵ دلار در هفته برای تکفل کودک پرداز یا زندانی شو».

شاید برای دادگاهها یا نویسندگان، بی‌معنا به نظر برسند که همچون یک تسلسل منطقی از حق به تکلیف و به مجازات برسیم (امری که گاه ایشان مرتکب می‌شوند). با این وجود آنچه به عنوان یک قضیه منطقی ممکن است بی‌معنا جلوه کند، می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای تعیین طرفین یک دعوا یا ماهیت امر متنازع‌فیه، معنا داشته باشد. حمله کردن به قواعد حقوقی به این دلیل که آنها حقایقی فرضی بیش نیستند، خود، حقیقت فرض کردن هدف این قواعد است. برآستی در برخی موارد، تکراری بودن و دورگونه بودن رسیدگی قضایی اینجاب می‌کند در وضعیتی که عدم ذکر دلیل بهتر از برشمردن دلایل واقعی است، از آوردن هرگونه دلیل برای یک رأی اجتناب کنیم. این مطلب بخصوص در مورد فرض‌های حقوقی صادق است. این فرض‌ها، نظریات حقوقی هستند که نتایجی حقوقی را بر وقایعی مفروض که می‌دانیم وجود ندارند مترتب می‌کنند. در اینجا مواردی را که می‌دانیم صرفاً مشابه‌اند، به طرز آگاهانه‌ای عین هم و یکسان تلقی می‌کنیم تا ثبات و سازگاری یک نظریه را در مواجهه با نتایج ناسازگار غیرقابل توضیح حفظ کنیم. به عنوان مثال، مرسوم است که جرم ایراد ضرب و جرح را ضربه سخت غیرمجازی که خواننده به عمد بر خراشان وارد می‌آورد، تعریف می‌کنند. معهداً دادگاهها حکم به جبران خسارت شخصی که خواننده به طور غیرعمد به وی ضربه وارد کرده حال آنکه قصدش زدن دیگری بوده است، را داده‌اند. دادگاههای مذکور این فرض را بکار بسته‌اند که قصد خواننده دائر بر زدن شخص ثالث به کسی که در واقع مضروب شده است «منتقل می‌شود». بنابراین تعریف اولیه حفظ شده است اما نتایج آن تغییر کرده‌اند. با این وجود در بیشتر موارد جنبه تکراری و دورگونه بودن

حقوقی، قصد تغییر نتایج ناشی از قواعد حقوقی را ندارد بلکه در وهله اول وسیله‌ای برای تعیین جنبه‌های مختلف ارتباطات حقوقی است و اغلب نیز به دلایل مربوط به آئین دادرسی. در هر صورت اغلب قابل درک است که نه فقط دورگونه بودن بلکه دیگر خصایص «غیرعلمی» حقوق، بخشی از یک قیاس منطقی، قسمتی از یک خطابه که رجوع به امری معتبر مستمسک آن است و یا پاره‌ای از یک گفتگوی تشریفاتی و دسته‌بندی شده، که ویژگیهای تعیین‌کننده استدلال حقوقی اند، باشند.

استدلال حقوقی و دانش اجتماعی

برغم آنکه جامعه‌شناسان عالی رتبه‌ای همچون امیل دورکیم^(۱) و ماکس وبر^(۲) (که هر دو در زمینه حقوق تعلیم دیده بودند) دانسته‌های مهمی درباره ماهیت و وظایف استدلال حقوقی ارائه نمودند، علوم اجتماعی جدید این موضوع را بطور عمده به علمای حقوق سپرده است. با این وجود پس از وبر، بررسی‌های جامعه‌شناختی اخیر درباره حرفه‌ها، استدلال حقوقی را با نیاز صنف حقوقدان به داشتن زبان صنفی و حرفه‌ای خود مربوط ساخته است، و در دو دهه اخیر بسیاری از عالمان سیاسی امریکا تلاش کرده‌اند استدلال حقوقی را نقاب‌ی برای آراء قضائی که برمبنای ملاحظات غیرحقوقی صادر شده‌اند، معرفی نمایند. و شاید - دست‌کم در دراز مدت - مطالعات دانشمندان علوم اجتماعی نه فقط درباره استدلال حقوقی، بلکه درباره نهادهای حقوقی همچون نظام هیئت منصفه، وضع قوانین مدنی، اجرای قوانین کیفری، معاملات جمعی، قوانین ضدتراست و غیره از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، زیرا این مطالعات مبنای لازم را برای هرگونه تعمیم در مورد ارتباط استدلال حقوقی با دیگر انواع استدلال فراهم می‌سازد. در عین حال مطالعات آن دسته از علمای حقوق که در عین حال متخصص در

1. Emil Durkheim

2. Max Weber

علوم اجتماعی نیز هستند درباره استدلال حقوقی تداوم خواهد یافت تا از نظریه‌ها و روش‌های علوم اجتماعی ناظر به مطالعه نهادهای اجتماعی بطور کلی و نیز نهادهای حقوقی، بهره‌برد. برآستی گاهی نظریه‌ها و روش‌های علوم اجتماعی تأثیر مستقیم بر روی استدلال حقوقی دارد و این زمانی است که دانشمندان علوم اجتماعی به عنوان متخصص در مذاکرات قانون‌گذاری یا پرونده‌های دادگاهی دعوت می‌شوند و از این طریق مطالعات اجتماعی در اقدامات حقوقی وارد می‌شوند.

با این وجود علوم اجتماعی غیر از حقوق ممکن است بیش از آنکه در فهم استدلال حقوقی سهیم باشند، از آن چیز بیاموزند. از آنجا که حقوق یک دانش اجتماعی عملی است که در آن اصول نظم و عدالت - که از سوی جامعه معینی پذیرفته شده - برای دستیابی به آراء مستدل در دعاوی بکار بسته می‌شود، صنف حقوقدان (شامل مقنن، قاضی، مجری قانون، عالم حقوق و وکلای دعاوی) حساسیت زیادی نسبت به ارتباط نظریه و عمل و بطور اخص به ارتباط استدلال و زمینه اجتماعی که استدلال در آن صورت می‌گیرد، دارند. بنابراین تجربه حقوقی نه فقط گنجینه‌ای از اطلاعات را برای تحقیقات دانشمندان علوم اجتماعی فراهم می‌آورد بلکه همچنین در مورد ماهیت دانش اجتماعی چیزهای زیادی برای آموختن به ایشان دارد. برآستی استدلال حقوقی با این باور مبارزه می‌کند که هر دانش اجتماعی می‌تواند به سلامت از پرسش درباره قابل اعمال بودنش در جامعه فارغ باشد، بنابراین رودرروی نظریه علوم اجتماعی فارغ از ارزشها که مبتنی بر روشهای علوم فیزیکی و ریاضی است قرار می‌گیرد. چنین رودرویی، لازمه تأکیدی است که حقوق بر پیوند میان - آنچه که گفته شده و نقش گوینده قائل است و نیز لازمه این فرض ضمنی حقوق است که یک رأی دادگاه که بر اشخاص مؤثر است، صرفاً مشاهده یا اندازه‌گیری وقایع بیرونی نیست بلکه پاسخ به کلامی است که قاضی را مخاطب قرار داده و اینکه یک قضاوت صحیح خود، طرفهای مربوط در رسیدگی دادگاه را مخاطب قرار داده است.